

حبيب معنوی الّذی سمّی بجناب علی قبل محمّد علیہ بہاء اللّٰہ و نورہ ملاحظہ فرمائند

۱۵۲

بسم ربّنا الأعظم الأقدم الأقدس العلیّ الأبهی

الحمد لله الّذی تجلّی بأثر قلمہ الأعلى علی من فی ملکوت الانشاء اذاً نطق کلّ کلیل و برئ کلّ علیل و استعلم کلّ جاهل و استغنی کلّ فقیر و قام کلّ مقعد و سرع کلّ متوقّف و بہ توجّہت الوجوه و اقبلت النفوس و هدرت حمامة البیان علی اغصان سدرة البرهان انه لا اله الا هو العزيز المتّان البهّاء المشرق من افق مشیّة الرحمن علی مطالع العرفان و مشارق الايقان الّذین قاموا بأرجلهم و نطقوا بالسنهم و اوماؤا بأکمامهم و اشاروا بعیونهم و حواجبهم الی اللّٰہ بارئهم و خالقهم و رازقهم و محییهم و ممیتهم اولئک عباد شهد لهم القلم الأعلى باقبالهم و خلوصهم و خضوعهم و خشوعهم و قیامهم علی هذا الأمر الّذی بہ اندکّت الجبال و اسودّت وجوه اهل الضلال الّذین اعرضوا عن المآل و اقبلوا الی کلّ غافل محتال

سبحانک اللّٰهم یا اله الأسماء و مالک العرش و الثری اسألك باسمک الّذی بہ تحرک القلم علی اللّوح و ظهر منه عبادک و بریتک بأن تؤیّد اصفيائك علی خدمة امرک علی شأن لا تمنعهم اعراض العلماء و لا ظلم الأمراء ثمّ قرّ یا الهی عیونهم بأنوار وجهک و نور قلوبهم بضیاء معرفتک ثمّ اظهر منهم فی الملک ما یقی بدوام ملکوتک و جبروتک أنّک انت المقنن المتعالی العلیم الحکیم

و بعد یا مهجة قلبی و بهجة فؤادی قد تضحّو عرف الخلوص لله الحقّ اذ فتحت کتابک لعمر المحبوب قد وجدت منه ما وجدت الأشجار من الأمطار فلما قرأت و عرفت اردت الغیب المکنون و الكنز المخزون فلما حضرت و تشرّقت اشرفت شمس الاذن و عرضت ما فیہ تلقاء الوجه اذاً نطق لسان العظمة بما کان الروح للأبدان و النور للأبصار و کوثر الحیوان للعطشان و رحيق العرفان لأهل الامکان قال جلّ کبريائه و عظم سلطانه یا ایّها الشّارب من كأس حیّی ان استمع ندائی من حول ضریحی انه لا اله الا انا المهیمن القیوم قد سمعنا ندائک و اجبناک فضلاً من عندنا و هذا أوّل کتاب منک احضره العبد الحاضر لدی العرش و قرأه امرأ من عندنا ان ربّک لهو القادر الحکیم لله درک یا من اقبلت الی الوجه و حضرت هذا المقام الّذی سمّی بالأسماء الحسنی فی کتاب الأسماء و سمعت نداء المظلوم اذ کان ناطقاً باسمه المهیمن علی ما کان و ما یكون قد فزت بما یقی بہ ذکرک بدوام الملک و الملکوت کن مشتعلاً بنار الأمر و مضیءً بهذا النور الّذی بہ انار من فی ملکوت الغیب و الشّهود طوبی لک بما اردت خدمة مولاک و نطقت بین العباد بما سمعت و رأیت فی هذا المقام المحمود ذکرّ الناس بالاستقامة الکبری و بشرهم بعنایتی و فضلی و رحمتی الّتی سبقت الوجود انا نوصیهم بالاستقامة الکبری علی شأن لا یمنعهم کتاب السّجین و اوراق الرّقوم قل لو یأتیکم احد بکتاب الفجّار دعوه عن ورائکم ثمّ اقرؤوا ما انزله الرحمن فی لوح محفوظ

جميع دوستانرا از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو در اکثری از الواح ذکر امر و عظمت آن و ذکر استقامت و مقام آن شده تا جمیع بعنایت الهی بشأنی فائز شوند که عالم و شئونات آن و ظهورات آن و سطوت آن ایشانرا از افق رحمن منع نماید ذکر ناعق و طیور لیل در احیان توقّف در عراق و در ارض سرّ و سجن اعظم در الواح نازل و باطراف ارسال شد تا کل مطّلع شوند و به ما اراد اللّٰہ عامل گردند بعضی از نفوس مشاهده شد بمواء سنور از تغرّذات عندلیب ظهور محروم ماندند مع آنکه مدّعی رتبه بلند استقامت بودند انشاءالله باید نفحات رحمن در آن دیار بشأنی متضوّع شود که از برای احدی مجال توقّف نماند کن قائماً علی خدمة مولاک و ناطقاً بذکره و ثنائیه بین العباد کذلک یا امرک من عنده امّ الکتاب انتھی

یا حبیب فؤادی عجب در اینست که بعضی از نفوس مابین رائحهٔ دفرا و عنبرسارا فرق نگذارند ملاحظه در اهل بیان که الیوم معرضند نمایند بعینه در سیبل اهل فرقان ماشیند و خود را از اهل بیان مینامند و بکمال خدعه و مکر در اضلال نفوس مقدّسه مشغولند از جمله میرزا احمد کرمانی که از اوّل کمال اقبال و خلوص را اظهار مینمود و بعد نظر بجنون و اعمال شنیعهٔ مردوده واگذاشته شد در بعضی از مدن ارض خاء رفته و به ما امره التّفس و الهوی ناطق و چون اسرار باطنش ظاهر شد و خائب گشت رجوع نمود و چند عریضه بکمال ابتهاج و انابه و استغفار بساحت اقدس ارسال داشت و بعد بارض هاء رفته و التجا بیکی از نفوس مقدّسه نموده و ایشان عریضه بساحت اقدس ارسال داشتند و توسّط نمودند بعد در مدینهٔ کبیره رفته و نقض عهد نمود و بعضی کلمات واهیّه شیطان را باطراف فرستاد لعمر الله انسان از چنین نفوس متحیر میشود حال چند عریضهٔ این بی‌انصاف موجود است و بقسمی اظهار عجز نموده که هر نفسی مشاهده نماید یقین میکند بر صدق و اقبال و ایمان او و هر جا رفته خود اعمال و اقوالش مترجم باطن او شده و حال از مدینهٔ کبیره اخراجش نموده‌اند اعاذنا الله و معشر الموحّدين من مکره و مکر امثاله نزد موافق بموافقت تمام ظاهر میشود و ادّعی ایمان و ایقان مینماید و نزد منافق بکمال اتّفاق ظاهر این ایّام کتابی از سجّین بدست آورده به آباءهٔ شیراز فرستاده و از آنجا صورت کتاب سجّین را نزد یکی از دوستان این ارض فرستادند تفصیل بساحت اقدس عرض شد این بیان از لسان رحمن ظاهر قوله عزّ کبریائه نفوسیکه از ثمرهٔ شجرهٔ قلم اعلیٰ مرزوقند کتب عالم ایشانرا از مالک قدم منع ننماید تا چه رسد باین هذیانات انتهی

و همچنین در لوح یکی از ابناء خلیل که در آن اراضی هستند اینکلمهٔ محکمّه مبارکه نازل قوله جلّ اجلاله در سنهٔ اوّلیه از صریح قلم اعلیٰ اینکلمهٔ مبارکه استماع شد طوبی از برای نفوسیکه امر بدیع را عارف شدند و بصراط بدیع توجّه نمودند و اینمقام بلند اعلیٰ حاصل نمیشود مگر بمحو آنچه از قبل بوده و آذان اصغا نموده نعیماً لمن فاز بهذا المقام الأعزّ الأبهی انتهی

از حقّ میطلبم جمیع را تأیید فرماید بر اصغای کلمهٔ الهیهٔ فوالذی تفرّد بالبیان و توحد بالکلام اگر همین دو فقره که ذکر شد نفوس عالم باصغای آن فائز شوند البتّه حلاوت بیان رحمن را بیابند و از حرارت محبّت مالک امکان بشأنی مشتعل شوند که ما سوی الله را معدوم و فانی مشاهده کنند حیّذا ذاک العرف اذ ترضوع بین الأمم یسأل الخادم ربّه بأن یؤیّد العباد علی عرفان هذا الأمر الذی به تزعر بنیان الوجود الا من شاء الله مالک الغیب و الشّهود

در این آیهٔ منزله در کتاب اقدس که در اوّل ورود سجن اعظم نازل شده تفکر نمائید که میفرماید قوله عزّ اجلاله ان یا ارض الکاف و الرّاء انا نراک علی ما لا یحبّه الله و نری منک ما لا اطّلع به احد الا الله العلیم الخبیر و نجد ما یمرّ منک فی سرّ السّرّ عندنا علم کلّشیء فی لوح مبین انتهی

صدق الله ربّنا و ربّ آباتنا و ربّ من فی السموات و الارض انا آمنّا به و بعلمه الذی سبق الکائنات و برحمته الّتی احاطت العالمین خود آنجناب میدانند وقتیکه کتاب اقدس از سماء مشیّت الهی نازل ذکر احمد هم در ظاهر نبود از تلویحات بیانات منزل آیات باید رفیق هم در آن ارض داشته باشد و لکن بعد لسان قدم بشارت میدهد آن ارض را بقوله تعالی لا تحزنی بذلک سوف یظهر الله فیک اولی باس شدید یذکروننی باستقامه لا تمنعهم اشارات العلماء و لا تحجبهم شبهات المریین اولئک ینظرن الله بأعینهم و ینصرّنه بأنفسهم الا انهم من الرّاسخین انتهی

طوبی لعین رأّت و لأذن سمعت ما نطق به لسان العظمة فی اللیالی و الاّیام در چند سنهٔ قبل یومی از ایّام جناب امین علیه بهاء الله در ساحت اقدس حاضر بودند وجه قدم باو متوجّه و فرمودند انا وجدنا رائحهٔ دفراء من ارض الکاف و الرّاء و اینعبد فانی اینفقره را چند سنهٔ قبل در جواب یکی از دوستان نوشته سبحان الله چه مقدار این نفوس مریبه از صراط مستقیم بعید دیده میشوند مع آیات منزله و براهین ساطعه و بیّنات مشرقه و علامات مشهوده در تیه اوهام سایر و سالکنند معنی یوم الله را

ادراک ننموده‌اند چه اگر ادراک نموده بودند اقلّ من آن محتجب نمی‌ماندند و بچشم و سر بیحر اعظم توجّه مینمودند و میشتافتند گویا از نقره کبری غافلند و از صور اعظم بیخبر

یکی از حروفات حیّ از نقطه اولی روح ما سواه فداه سؤال از آن نیر اعظم و مولی الأمم که به من یظهر در بیان مذکور است نمود بقسمی جواب از مصدر امر صادر که هر منصفی ادراک مینماید که اینمقام بذکر و وصف و تعریف و ثنا محتاج نه بلکه مقدّسست از آنچه گفته شده و میشود چه که علم احدی باو احاطه ننموده و نخواهد نمود و ادراک نفسی باو پینبرده و نخواهد برد اینعبد متحیر است که نفوس غافله چه ادراک نموده‌اند و بچه متمسکند باری نقطه اولی روح ما سواه فداه در جواب سائل باینکلمات عالیات تکلم فرموده قوله عزّ ذکره

فقد سمعت کتابک و انّ ما فیہ جوهر لو لا ما فیہ ما اجبتک علی ذلک القرطاس و لا حیثئذ بأعلی ما قدر فی الابداع فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلک اعلی و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان یقدر الأفتدة بعرفانها و الأرواح بالسّجود له و الأنفس بثنائها و الأجساد بذکر بهائها فما عظمت مسئلتک و صغرت کینوتیتک هل الشّمس الّتی هی فی مرایا ظهوره فی نقطة البیان یسأل عن الشّمس الّتی تلک الشّمس فی یوم ظهوره سجّاد لطلعتها ان کانت شمساً حقیقیة و الا لا ینبغی لعلو قدسها و سموّ ذکرها و لو لا کنت من الواحد الأوّل لجعلت لک من الحدّ حیث قد سألت عن اللّهِ الذی قد خلقتک و رزقتک و اماتک و ابعتک فی هیکلک هذا بالنّقطة البیان فی ذلک الظّهور المتفرّد بالکیان فقلّ اولاً اذا اردت ان تخطر بعلمک ذکره سبحان اللّهِ ذو الملک و الملکوت تسعة عشر مرّة الی آخر قوله عزّ و جلّ

اگر اهل بیان و یا اهل عالم بنور انصاف منور شوند و باینکلمات درّیّات که از مشرق سماء علم الهی اشراق نموده نظر نمایند و تفکر کنند البتّه جمیع بجان بیحر حیوان توجّه نمایند از جمیع بیان جوهری اخذ نموده‌اند و آنرا بابدع بیان ذکر فرموده‌اند فی الحقیقه اینکلمه مبارکه جوهر لا عدل له بوده و از کلمه لا نظیر لها فی الکتاب محسوبست یکتا لؤلؤ دریای عرفان است و یکتا کلمه ملکوت بیان قوله عزّ بیانه

و قد کتبت جوهره فی ذکره و هو انه لا یستشار باشارتی و لا بما ذکر فی البیان بلی وعزّه تلک الکلمة عند اللّهِ اکبر عن عبادة من علی الأرض اذ جوهر کلّ العبادة ینتهی الی ذلک فعلی ما قد عرفت اللّهُ فاعرف من یظهره اللّهُ فانه اجلّ و اعلی من ان یتکون معروفاً بدونه او مستشیراً باشارة خلقه و انّی انا اوّل عبد قد امنت به و بآیاته و اخذت من ابکار حدائق جنّه عرفانه حدائق کلماته بلی وعزّه هو الحقّ لا اله الا هو و کلّ بأمره قائمون انتهی

با این بیانات واضح و کلمات محکمه و آیات منیع و براهین ثابت اهل بیان از ذکر الوهیت اجتناب نموده و بر اعراض و اعتراض بشأنی قیام کرده‌اند که ذکر آن ممکن نه ملاحظه در علو امر و سمو آن و عزّ او و مقام او نمائید و در پستی این خلق جاهل نادان بعینه مثل اهل فرقان اراده نموده‌اند یک دو هزار سالی وصیّ بازی بمیان آرند یک چند امام و همچنین نقبا و نجبائی تعیین نمایند قلم اعلی در اینظهور اعظم میفرماید هذا یوم اللّهِ ان انتم تعرفون و هذا یوم الظّهور ان انتم تشهدون لا یدکر فیہ الا اللّهُ وحده ان انتم تشعرون انه قد اتی بالحقّ مقدّساً عن کلّ شاهد و مشهود و منزهاً عن کلّ ما جرى من القلم و ظهر من اللّسان ان انتم تعلمون انتهی

هر حزبی از احزاب بکلمه‌ئی تشبّث نموده و از مالک آن و منزل آن و خالق آن اعراض کرده بعضی گفته‌اند که مقام الوهیت مقامیست بزرگ نمیتوان اینمقام را از احدی قبول نمود اولئک انکروا ما نطق به نقطة البیان و ما بشر به کتب اللّهِ المهیمن القیوم نقطه بیان روح ما سواه فداه میفرماید انه ینطق فیکلّشیء انّی انا اللّهُ و همچنین میفرماید لو یستقرّ علی التّراب تنادی ذرّات التّراب علی انّ ذلک عرش قد استوی الرّحمن علیه انتهی

نقطه ظهور الیوم بلسان اهل بها باینکلمه ذکر میشود آنه قد کان مقدساً عن ذکر الأسماء و فوقها و دونها و اختها انه لا يعرف بغیره و لا یوصف بدونه قد شهد کلشیء بأنه لهو المقدس المنزه عن الاشارات و البیانات و الدلالات و الأحادیات و الأبدیات و برخی اعتراض نموده‌اند بر اینکه باید در مستغاث ظاهر شود و حال وقت ظهور نبوده سلطان قدمی را که نقطه بیان در ذکرش میفرماید او مقدسست از بیان و اشاره من این قوم بیحیا وقت از برای او معین میفرمایند این ذکر مستغاث که حضرت فرموده از برای آنست که خارج را منع نماید و اینکلمه وحدها را سبب امتحان خلق قرار فرموده نفسیکه بشهادت خود نقطه بیان بجمیع بیان معروف نمیشود چگونه بکلمه مستغاث معروف میگردد و مستغاث از بیان محسوبست و آنه لا يعرف بالبیان با اینکه میفرماید اگر این حین ظاهر شود بر کل لازم است اقرار بر آنشجره مبارکه در کتاب هیاکل سرّ مستغاث مشهود است طوبی للعارفین و بهمین نفس سائل که حرف حیّ است و حال هم موجود است بشارت فرموده‌اند که بشرف لقا فائز میشود قوله عزّ ذکره لعلک فی ثمانیة سنة یوم ظهوره تدرک لقاء الله ان لم تدرک اولاً تدرک آخره ولكن ایقن بأنّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر انتهى

باید نفوسیکه متمسک بذکر مستغاثند در اینکلمات عالیات تفکر نمایند شاید بالفاظ از بحر معانی محروم نمانند و بذکر مستغاث از سلطان او ممنوع نگردند ای ورّی انّ الأمر اعظم فوق کلّ عظیم و انّ الذکر اکبر فوق کلّ کبیر طوبی للعارفین و نعیماً للمتفرّسین و المتفکرین این خادم فانی این اذکار را مکرراً در نامه‌های دوستان ذکر نموده و لکن چون این ایام نعیق ناعق که وعده داده شده بود مرتفع گشته و کتاب سجّین بمیان آمده مجدداً ذکر شد تا آنمحبوب دوستانرا آگاه نماید و اهل بها خود را به ما ینبغی لهم مشاهده نمایند و باستقامت کبری ظاهر گردند انشاءالله باید کل بیانات حقّ را ملاحظه نمایند بلکه حفظ نمایند تا از حلاوت کوثر عرفان در کلّ احوال محظوظ باشند

اینکه مرقوم داشته بودید که بعد از فائز شدن بلقا دیدم مقام دیگر از استقرار طلعت مختار عنایت فرموده که جمیع آنجهات و شئون استقامت قبل نسبت ببعده نفس تزلزل و حقیقت اضطراب بوده و همچنین از حقّ منبع جلّ کبریائه و عظم اجلاله سائل شدید که آنجنابرا بمقامی فائز فرماید که در سیبیل حبّش از جان و روان و اسم و رسم و هستی و نیستی و نام و ننگ از کل بگذرند اینمراتب بتمامها در ساحت اقدس امنع اعزّ ابهی جلّت عظمته عرض شد هذا ما نطق به لسان الرّحمن فی ملکوت البیان انشاءالله بکمال تقدیس و تنزیه و ما ینبغی لیوم الله مشاهده شود و بمقام شهادت کبری فائز گردد الیوم خدمت امر از اعظم اعمال است باید نفوس مطمئنّه بکمال حکمت بتبلیغ امر الله مشغول شوند تا نفاتح قمیص رحمانی در جمیع جهات متضوّع گردد این شهادت محدود بذبح و انفاق دم نبوده چه که میشود انسان با نعمت حیات از شهدا در کتاب مالک اسماء ثبت شود طوبی لک بما اردت انفاق ما لک و منک و عندک فی سبیلی انتهى

در اینمقام این خادم فانی بیان رحمن را که در ذکر مقام شهادت سلطان الشّهداء ظاهر شده خدمت آنجناب ذکر مینماید تا جمیع دوستان لآلی بدیعۀ منیعه از دریای بیان الهی اخذ نمایند قوله عزّ کبریائه مخاطباً لعلی قبل اکبر علیه بهاء الله مالک القدر انشاءالله باید جمیع اصفیا به ما یرتفع به امر الله قیام نمایند و عامل شوند تفکر نمایند الیوم کدام یک از اعمال سبب ارتقای عباد و ارتفاع امر است نزاع و جدال و فساد در اکثر از الواح منع شده و اینکلمه مبارکه از سماء اراده از قبل نازل نصرت امر الله بسیف حکمت و بیان است نه بسیف حدید و دون آن امثال این بیانات در آیات الهی بسیار است انشاءالله صاحبان ابصار دیده و دانسته‌اند در اینصورت باید اهل حقّ تفکر نمایند که الیوم چه کشف حجابهای خلق نماید و سبب علو و سمو امر الهی گردد یا علی در آنچه از قلم جاری شده تفکر نما با زندگی خود را فدای سیبیل حقّ کن این شهادتست که بقلم و لسان و بیان و الواح منتهی نشود اسم حاء علیه منکلّ بهاء ابهاه باین شهادت کبری فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه که از خود بهیچوجه اراده و مشیّت و خیالی نداشت جمیع اینمراتب را فدای دوست نمود و بعد هم

بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقیقی نثار نمود افسر حیات از سر برداشت و بر قدم دوست نثار نمود طوبی لمن عرف هذا المقام و طوبی لمن وجد عرف بیان الرحمن هر نفسی فی الحقیقه خود را بحق سپرد و در سبیل حق از خود فانی شد او ملاحظه شأن و مقام و ننگ و نام خود را ننماید و ناظر بامر الله و ما یتب به حکمه شود اقسام بشمس بیانی من فاز بما نطق به قلمی انه ریح فی کلّ عالم من عوالمی ایاکم ان یمنعکم شیء عن سبیلی المستقیم کل باید بکمال جهد تحصیل کلمه رضا نمایند ناس جاهلند و هم غافل مبین لازم است و اگر آن مبین بامر حق عامل شود البتّه نور بیانش عالم را منور نماید و امم را بشرط قدم کشاند یا علی چون نصرت امر را حق جلّ جلاله و عظم کبریائمه مقدّس نموده از نزاع و جدال و سلّ سیف و امثال آن لذا باید بحبل اعمال طیبه و اخلاق روحانیّه تشبّث نمود اگر نفسی لله بآنچه ذکر شد عمل نماید البتّه در عالم اثر کند و خرق حجابات غلیظه نماید چه که آنچه را حق سبب و علت نصرت و ارتفاع امر قرار فرمود نافذ و مؤثر است یشهد بذلك کلّ عالم بصیر انتهى

اینعبد فانی از هنگام مقدّمه ارض صاد به یا لیتی کنت معهم ذاکر است فی الحقیقه بمقامی فائز شدند که حسرت آن از برای مقرّبین و مخلصین و امثال اینعبد فانی باقی خواهد بود حال از حقّ منبع استدعا آنکه آنجناب و اینعبد را باین شهادت که از قلم اعلی جاری شد فائز فرماید تا در زندگی خود را نثار خدمت دوست نمائیم و به ما اراده الله فائز گردیم و اینکه مرقوم داشته بودید که مشرق الأذکار در ارض طاء معین شده و همچنین در بلاد اخری بعنایت حقّ جاری شده و میشود اینمراتب در ساحت امنع اقدس عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم فی الجواب طوبی لمحلّ و لیت و لمقام و لمدينة و لقلب و لجبل و لكهف و لغار و لأودية و لبرّ و لبحر و لجزيرة و لدسكرة ارتفع فیها ذکر الله و ثنائیه این حکم محکم در کتاب اقدس نازل و لکن این امور معلق بحکمت است در هر حال باید بافق حکمت ناظر شد چه که مفسدین و مغلّین در کمین بوده و هستند تا مستمسکی بیابند و بوضوح قیام نمایند از اصول احکام الهی و شریعة الله مابین اهل فرقان جز اسمی نمانده کل در بادیه‌های ظنون و اوهام سالک و بجّهال ارض متمسک مع ذلک بکمال جدّ و جهد در اطفای نور الهی که از مشرق آسمان دانائی طلوع نموده بوده و هستند افّ لهم و للذین تمسکوا بهم قسم بانوار وجه باقی بعد فناء اشیاء که اهل بیان محتجب‌تر و خاسرتر و پست‌تر مشاهده میشوند چه که بعد از خرق حجابات و حرق اشارات و سبحات باوهام قبل تمسک نموده‌اند قد اتّخذوا لأنفسهم صنماً من دون الله الا انهم من الأخسرین فی کتاب مبین ارتفاع مشارق الأذکار در مدن و دیار ارض خاء محبوبست چه که مطابق کتاب الله و سنن اوست و ستر آن از اعظم امور الا از نفوس مطمئنّه مستقیمه طوبی لنفس قامت علی خدمة الأمر و طوبی لعبد دار البلاد لانتشار آثار مالک الایجاد و لکن در ارض طاء و یاء و ش و غیرها باید توقّف نمود و بحبل صبر تمسک جست الی ان یطلع نیر الأمر من افق الاذن چه که در این اماکن ظهور این امور از مقتضیات حکمت خارج است ای کاش ناس غافل منافع ظاهره خود را ادراک مینمودند نراهم فی جهل عظیم هر نفسی خیر خود را ادراک نماید یک حرف از اوامر الهی را بجمیع عالم مبادله ننماید هیئات هیئات قد جعلتهم اعمالهم محرومین عن رحمة الله و عرفانه و اوامر انتهى

اما فقره محلّ البرکة بسیار محبوبست و حکم صریح هم از قبل از قلم اعلی نازل و لکن باید امرش در ستر باشد چه که بعضی از دوستان ضعیفند باندک وهنی و وهمی ذکر مینمایند و نفوس ظالمه هم منتظر اگر متعرض نشوند شاید مطالبه وجه موجود را بنمایند اخذ وجه قابل نبوده و نیست و لکن امثال این امور شاید سبب احزان نفوس مقدّسه گردد لذا باید کمال حکمت در امور ملاحظه شود از حقّ میطلبیم آنجناب را بر خدمت امر مؤید فرماید انه لهو المقنن علی ما یشاء و فی قبضته ملکوت ملک السموات و الارضین ملاحظه نمائید این محلّ البرکة را حقّ قرار داده از برای خیر من علی الارض مع ذلک اگر مطلع شوند بنوحه و ندبه و واشریعتا قیام نمایند

و اینکه مرقوم داشته بودید که نامه‌های متعدده ارسال فرموده‌اند و جواب عرض نشده مدتها گذشت بلکه عهدها و قرن‌ها و خبری از آنجناب نرسید تا اینکه این ایام متوالیاً متواتراً حضرت زین‌المقرئین علیه بهاء الله الملك الحق المبين دستخطهای آنجناب را که با اسم این فانی بود فرستادند و مرقوم داشته بودند که مکاتیب در عرض راه مانده و همچنین جعبه کاغذ و قلم این روزها نوشته بودند جعبه هم رسیده مقصود آنکه بر حسب ظاهر خبر نرسید و الا در جواب اهمال نمیرفت انشاءالله از حرارت محبت الهی بشأنی مشتعل شوید که سبب اشتعال انفس افسرده گردد تا اینمقام جواب یک نامه نامی آنجناب بود که عرض شد و بعد نامه دیگر مسرت‌بخش خاطر غمگین گردید از نفعاتش بهجت تمام حاصل چه که مصدر بود بذکر محبوبکم و محبوبنا و محبوب من فی السموات و الأرض و بعد در ساحت اقدس عرض شد قوله عز کبریائه انشاءالله آنچه را از حق منیع مسئلت نموده‌اند بآن فائز شوند طوبی له بما اقبل الی الأفق الأعلى و شرب کوثر البقاء و تسنیم اللقآء من ید عطاء مالک الأسماء و انشاءالله مقدساً عنکل شیء بذکر حق ناطق و ذاکر باشند لعل نفوس مرده از نفعات ذکر زنده شوند و بمقام انا الیه راجعون فائز گردند یوم ظاهر و این یومی است که جمیع بآن موعودند و انوار آفتاب حقیقت مشهود و لکن جهال ارض از آن معرض چه که طبیعت خفّاشی در آن نفوس غلبه نموده اینست که از اشعه شمس معانی محرومند دوستان ارض خاء را از قبل مالک اسماء تکبیر برسان انا نبشّره بتکییری و ذکری و عنایتی و نذکرهم فضلاً من عندی ان ربک لهُو الغفور العطوف نفوسیکه بمعارج ایقان ارتقا نموده‌اند و از سلسیل حیوان در ایام رحمن آشامیده‌اند جمیع لدی المظلوم مذکورند بگو ای اشجار حدیقه محبت الهی امطار رحمت در کلّ حین جاری و نازل است انشاءالله شئونات عالم و ظلم امم شما را از آن محروم نمایم لعمر الله دنیا فانی و ما فیها فانی جهد نمایند تا از فرات رحمت رحمن بیاشامید قسم بذات حق هر نفسی آشامید او بحیات ابدیه و طراز باقی مزین است و يقوم علی خدمه مولاہ علی شأن لا تأخذہ لومة لائم و لا شماتة الذین کفروا بالله رب العالمین ای دوستان بروح و ریحان و بکمال حکمت و بیان جمع شوید و از ریحق اطهر انور با اسم مالک قدر بیاشامید و انه لحبی العزیز البدیع و بیانی العزیز المنیع و ذکری المقدس المتعالی العزیز الرقیع از حوادث دنیا محزون باشید تالله بحر فرح لقای شما را آمل چه که هر خیری مخصوص شما خلق شده و باقتضای اوقات ظاهر خواهد شد کذلک یشکرکم قلمی الأعلى من هذا السجن الأعظم فضلاً من عنده و هو الفضل الکریم انتهى

اینکه ذکر شده بود توجه بارض خاء نمودید و وارد ارض باء شدید و توقف آنجناب نه یوم کامل در آن ارض و ظهور نار محبت مابین نفوس مقبله لله الحمد و له المنة که آنجناب را مؤید فرمود بذکر و ثنا و خدمت امر انشاءالله روایح اختلاف از جمیع جهات مقطوع شود و نفعات اتحاد و اتفاق مابین احباب متضوع گردد آنچه سبب و علت اعلاى امر الله مابین عباد است اول اتحاد و اتفاق است و همچنین صفات و اخلاق انشاءالله جمیع بآن فائز شوند

و اینکه در باره سادات شهمیرزاد علیهم بهاء الله و قیام ایشان بر ذکر و ثنا و خدمت امر مرقوم داشتید در ساحت امنع اقدس عرض شد فرمودند انشاءالله لازال باینمقام اعزّ ارجمند اعلى فائز باشند انا نذکرهم کما ذکرناهم من قبل و نوصیهم بما یرتفع به امر الله فی المدن و الدیار انتهى

و همچنین در ذکر ممالک و بلدان آنچه مذکور داشتید مایه فرح و مسرت شد انشاءالله در هر حین بنار محبت الهی بشعله‌ئی فوق شعله اول ظاهر شوند و در صدد آن باشند که در هر یوم خود را صاحب مقامی که فوق مقام یوم قبل است در محبة الله مشاهده کنند

و اینکه در باره ابناء خلیل و دوستان آن ارض نوشته بودید جمیع در ساحت اقدس اعلى عرض شد قوله عز کبریائه یا احبائی فی الخاء ان استمعوا نداء الله ربکم الأبهی انه یذکرکم بما یقیی به اذکارکم و ارواحکم فیملکوت الله رب العالمین ان استبقوا فی خدمة الله و امره هذا ما ینفعکم فی الدنیا و الآخرة ان ربکم الرحمن لهُو المنخبر العلیم لا تحزنوا عما ترونه الیوم

سیأتی یوم فیہ تنادی السن الأمم الملک لله المقندر الفرد الواحد الخیر كذلك نورنا افق سمآء البیان بهذا التبر المشرق المقدس المنیر نوصیکم یا احبائی بالأمانة و الصدق و العمل بما امرتم به فی کتابی الکریم البهآء علیکم و علی من یحبکم من لدی الله الفرد الواحد الحکیم انتهى

و اینکه مذکور داشتند بارض صاد تشریف بردند و عنایات الهیة را از برای بقیة آل اسم الله حاء علیه منکل بهآء ابهآه ذکر نمودند این معلوم و واضحست هر نفسی الیوم بقیة آل اظهار محبت نماید لدی الله محبوبست الحمد لله آنجناب موفّق بوده و هستند و در ساحت اقدس اعظم این عمل مبرور مقبول افتاد نعیماً لک و هنیئاً لک از جناب آقا میرزا اسم و جناب ابن شهید علیه بهآء الله عرایض رسیده و همچنین باینعبد هم مکتوبی مرقوم داشته بودند جواب ارسال شد الحمد لله بطراز محبت الهی مزینند و این ثوب موافق کلّ نفوس بوده و هست اگر اهل عالم بآن مزین گردند

و اینکه مرقوم داشته بودید از جانب اینفانی نیابت نمودید این منتهی آمال اینفانی بوده نشکر الله بذلك فی الحقیقه اینفقره از فوز اعظم است از حقّ جلّ جلاله سائل و آلمم که اجر عظیم عنایت فرماید اشهد انه لا اله الا هو و الّذی زارهما کمن زار مالک القدم علی العرش الأعظم و اینکلمة مبارکه را اینعبد از لسان عظمت اصغا نمود و تمثال بیمثال در احسن احوال بساحت اقدس فائز و بانوار عرش منیر فرمودند هذا من افخر الهدایا قد حضر تلقآء وجه مالک الأسماء طوبی له و للذین حضرت اسمائهم لدی العرش كذلك یذکر الله عباده المقبلین انتهى

اگرچه این خادم فانی سبب زحمت آنجناب شده بقول اعجام بسیار درازنفسی نموده ولكن چون مقصود اولیة و امل حقیقی ذکر مقصود عالمیان و دوستان او بوده بآسی نبوده و نیست جواب دوستان و آقایان آن ارض بعضی عرض شده و میشود و انشاءالله بتدریج ارسال میگردد چه که ارسال پاکت ضخیم موافق حکمت نبوده و نیست و همچنین بعضی الواح منیعہ مبارکه مقدّسه از سما مشیّت در جواب عریضه جناب الّاهورم علیه بهآء الله و اسماء مذکوره در عریضه ایشان نازل لو شاء الله از بعد ارسال میشود

عرض دیگر آنکه از طرف حدبا خبر رسید که جناب حبیب روحانی جناب آقا میرزا اسدالله علیه بهآء الله مراجعت مینمایند لذا این کره چیزی خدمت ایشان عرض نشد اسأله تعالی بأن یؤیده فیکلّ الأحوال و یقدّر له خیر الآخرة و الأولى عرایض ایشان در ساحت اقدس عرض شد و جواب هم نازل انشاءالله ارسال میشود خدمت حبیب مکرم جناب ملاً علی علیه بهآء الله و همچنین خدمت جناب ابن شهید علیهما بهآء الله و جناب آقا خداداد و آقا عزیزالله و سایر آقایان علیهم بهآء الله عرض تکبیر و فنا و نیستی خود را معروض میدارم آنچه نزد اینعبد ارسال داشتند در ساحت اقدس عرض شد و همچنین اینعبد هم خدمت بعضی جواب معروض داشت از حقّ توفیق میطلبم موفّق شوم بر ارسال آن از بعد

اینکه مذکور داشتند که جناب ملاً غلام رضا از شاهرود بآنجناب نوشته اند قلیل وجهی از مال الله نزد این ذره هست و چند نفر مسکین و پریشانهم در این شهر هستند و علاوه بر این بعضی الواح و آثار هم لازم است که نوشته شود و باطراف این بلد ارسال گردد آیا جایز است که این وجه باینمصارف برسد انتهى امثال اینفقره از قبل بساحت اقدس عرض شده حکم محکم اینکه در هر بلد آنچه از حقوق الله موجود است و یا بشود باید در ساحت اقدس عرض شود آنچه حکم صادر معمول گردد تا هر امری منظم باشد ولكن در این فقره مخصوص اذن فرمودند که آنچه جناب ملاً غلام رضا اراده نموده عمل نماید و از بعد محبوب آنکه آنچه در کتاب اقدس نازل بآن عامل شوند تا جمیع بطراز اراده محبوب عالمیان مزین باشد

ذکر مخدره والده علیها بهآء الله و سایرین در ساحت اقدس اعلی عرض شد هذا ما نطق به لسان القدرة و القوّة جمیع تحت لحاظ عنایت و ظلّ سدره رحمت ساکن و مستریح باشند انا نکبر من هذا المقام علی وجوهنّ و نذکرهنّ بآیات

اللّٰهُ المهيمن القيّوم طوبى لهنّ بما فزن بآيات اللّٰه و ذكره و عرفانه فى ايامه ان هذا الّا مقام عظيم البهآء عليهنّ و على اللّائى
آمنّ بالفرد الخبير

انّا نذكر فى هذا المقام اخاك الّذى حضر كتابه لدى العرش بشّره بذكرى اياه ليكون من الشّاكرين انّا قرأنا كتابه و
اجبناه سوف نرسل اليه لو شاء اللّٰه لوح كريم ليجد منه عرف ذكرى و بيانى انّ ربّك لهو الذّاكر العليم البهآء عليه من لدى اللّٰه
ربّ العالمين انتهى

عرض ميشود حضرت غصن اللّٰه الأعظم روحى و ذاتى و كينونتى لتراب قدومه العزيز فدا چنديست بمحلّيكه دو يوم
مسافت باين ارض است تشریف برده اند انشاء اللّٰه بعد از مراجعت آنچه از مراتب خلوص و نيستى و فنا خدمت ايشان معروض
داشته بودند عرض ميشود و اظهار عنايتشان نزد آنجناب ارسال ميگردد البهآء و الثّناء عليكم و على من معكم و على الّذين فازوا
بهذا الأمر العظيم

خادم

۲۷ محرم سنه ۱۲۹۸

[یادداشت]

۱ ارقام ۲ و ۵ و ۱ بر طبق حساب ابجد بترتیب معادل عددی حروف ”ب“ و ”ه“ و ”الف“ است که مجموع آنها کلمه ”بها“ را تشکیل میدهد. ←

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/legal) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجه به مقررات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده نمایید.

آخرین ویراستاری: ۳۱ مه ۲۰۲۳، ساعت ۳:۰۰ بعد از ظهر